

### اینجا کسی بیکار نیست

سیدرضی ۴۵ را که وارد می شویم، کمی جلوتر از بیمارستان بینا، دیوارهای مزین به بنر تصویر رهبر شهید انقلاب و ایستگاه صلواتی سیاه پوش جلب توجه می کند. در مسجد امام رضا<sup>(ع)</sup>، نیمه باز است. جلوتر از ما خودرویی مقابل مسجد پارک می کند و چند بانو از آن بیرون می آیند. به دنبال آن ها چند پسر نوجوان در حالی که چند دسته از میله های پرچم را در بغل گرفته اند، وارد صحن مسجد می شوند. در قسمت مردانه مسجد به جز معاون قرارگاه و چند نوجوان که مشغول میله کردن پرچم های دوخته شده هستند، کسی نیست. اما در بخش شبستان تازه ساز، صدای همهمه، خبر از حضور پررنگ بانوان دارد.

در گوشه ای کودکان دور هم حلقه زده و مشغول درست کردن کاردستی با قیچی و کاغذ رنگی هستند. در یک سمت، پشت میزهای سیاه پوش مزین به قاب عکس رهبر شهید انقلاب اسلامی، بانوان پشت میز خیاطی نشسته اند؛ میزها پر است از پرچم های برش خورده که آماده درودوزی هستند. روی زمین چند دختر نوجوان و مادر بزرگی تر و فرزند پرچم ها را در میله قرار می دهند و پایین آن را چسب می زنند تا از میله بیرون نیاید. میان سروصدای چرخ ها و بازی پسر بچه ها، کلاس های تفسیر قرآن و آموزش کمک های اولیه و دوام ثامن هم برای علاقه مندان برقرار است. اینجا همه دلشان برای ایران می تپد.

### آن روزها مربای پختیم، امروز پرچم می دوزیم

بین بانوان که هر کدام به کاری سرگرم هستند، جنب و جوش یک نفر خیلی به چشم می آید. او یک بار پای میز خیاطی است و نکاتی را به تازه کارها دیکته می کند و چند دقیقه بعد، بالای سر دختران نوجوانی است که مشغول بسته بندی پرچم های آماده هستند.

مریم شورگشتی از بانوان فعال محله و خادم افتخاری مسجد است. او درباره حال و هوایی که این روزها تجربه می کند، می گوید: درباره دوخت پرچم از طریق کانال مجازی مجتمع فرهنگی مسجد امام رضا<sup>(ع)</sup> خبردار شدیم. درست از شب یازدهم اسفند، این کار شروع شد. از همان شب اول، استقبال پر شور و چشمگیر بود. پرچم های برش زده رسیده بود و باید سریع دوخته می شد. همسایه ها چرخ خیاطی هایشان را از خانه به شبستان مسجد آوردند و کار را شروع کردیم. حدود پانزده نفر می شدیم.

مریم خانم همان طور که یک دسته پارچه را برمی دارد و روی میز می گذارد، ادامه می دهد: از همان ابتدا بنا را به تقسیم کار گذاشتیم تا سفارش ها به سرعت آماده شود. چند نفری پای چرخ نشستند و چند نفری نخ های اضافه را برش می زدند. پسرهای نوجوان

هم با سرعت پرچم های دوخته شده را در میله و در دسته های

بسیار تایی بسته بندی می کردند.

او که در دوران دفاع مقدس ۹ سال داشته است و در تهران زندگی می کرده، تعریف می کند: این روزها، حس و حال دوران جنگ برای من دوباره زنده شد. همان دوره می های همدلانه در مسجد. با این تفاوت که آن زمان دیگر های مربا و کمپوت به پا بود و بافت زاکت و کلاه و شال گردن و دستکش؛ امروز دوباره چرخ های خیاطی از گوشه خانه های بیرون آورده شده است. اما این بار برای دوخت پرچم.

### از هر نقطه شهر، پای کار دوخت برای وطن

پشت میز خیاطی، مادری جوان در کنار دختر سیزده چهارده ساله اش مشغول کار است. پسر بچه ای که کنارش ایستاده، با قیچی کوچکی سرگرم زدن نخ های اضافه پرچم های دوخته شده است. این بانو خودش را و جبهه رهبر معرفی می کند. او که از ابتدای کلید خوردن دوخت پرچم، خانوادگی به همراه دو خواهر، همسر برادر و مادر و پدرش در مسجد حاضر است، می گوید: هر کدام از ما یک گوشه شهر زندگی می کنیم. من از قاسم آباد می آیم، یکی از خواهرانم از طر قبه. ما بیشتر فعالیت های مسجدی مان را در همین محله پدیری ادامه می دهیم.

او که خیاط است و در کارگاه کوچک خانگی اش چرخ خیاطی صنعتی دارد، می گوید: چند شب، کار سردوز را در منزل انجام می دادم و فرزندانم حسین و زینب هم در زدن نخ های اضافه و بسته بندی کمک حالم بودند.

زهرا جعفری، عروس خانواده رهبر، در حالی که مشغول تازدن پرچم های دوخته شده است، با چشمانی برق زده، دنباله صحبت های خواهر همسرش را می گیرد و می گوید: اینجا از بچه پنج ساله تا پیرزن هفتاد هشتاد ساله پای کارند.

او با اشاره به قسمتی که دختران نوجوان وزنی میان سال مشغول میله کردن و چسب کاری پرچم ها هستند، می گوید: مادر و بچه های خواهر و برادرم که یازده نفر می شوند، هر کدام بخشی از کار را انجام می دهند.

او همان طور که قیچی کوچکی را به دست فرزندش، رقیه، می دهد، می گوید: دختر بزرگم، ملیحه در کار دوخت، کمک دستمان است. پسر، علی در بسته بندی پرچم های آماده، رقیه خانم هم با قیچی نخ های اضافه را می زند و گاهی هم در تکرار آن ها کمک می کند. زهرا خانم درباره تجربه دوخت پرچم به سفارش یکی از موبک های شهر می گوید: قبل این کار، از یکی از موبک های بولوار شهید قرنی، سفارش دوخت پرچم داشتیم. من آن پیشنهاد را با جان و دل قبول کردم؛ چون دوست داشتم سهمی در این فعالیت داشته باشم.

روایت حماسه ای که این روزها به دست بانوان محله سیدرضی شکل می گیرد

# هر هم محله ای یک پرچم

فاطمه سیرجانی این روزها مسجد امام رضا<sup>(ع)</sup> در محله سیدرضی فقط مکان اجرای برنامه های مذهبی نیست؛ یک سنگر است. سنگری که بوی باروت جنگ تحمیلی سوم را، نه در گرد و خاک، که در میان غیرت مردان و زنانش حس می کند. در روزهای هشت سال دفاع مقدس، مادران و همسران رزمنده ها، شب ها تا صبح پای چرخ های خیاطی می نشستند و لباس و دستکش می دوختند؛ دیگر مربا را نذر جبهه می کردند و لابه لای نخود و کشمش های بسته بندی شده، نامه می گذاشتند؛ نوشته هایی برای قوت دل مردان خط مقدم. امروز، جنگ شکل عوض کرده است. این جنگ، جنگ جنگنده، موشک و پهپاد است، اما قلب مردم همان قلب های پرمهر دیروز. این بار مردم غیرتمند ایران، به جای خاکریز، در خیابان سنگر گرفته اند و به جای تفنگ، پرچم به دست می گیرند؛ پرچمی که با داستان مادرانه و در دل مسجد دوخته می شود تا در شب های پر شور، اوج بگیرد و فریادی بلندی باشد با معنای «ما هنوز ایستاده ایم».

روایت دوخت پرچم در مسجد امام رضا<sup>(ع)</sup> محله سیدرضی، روایت حرکت خود جوش «قرارگاه مردمی ولی امر» مسجد امام رضا<sup>(ع)</sup> است که از اوایل اسفند سال گذشته کلید خورد؛ روایت بانوان فعالی که ملی ترین نماد این روزهای ما را به دست مردم می رسانند.

